



گفتگوی فاطمه راكعی - شاعره

زلال شعر در آینهٔ صمیمیت و صداقت

شهره‌نگار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فاطمه راكعی از شاعران و مترجمان فعال و پرکار زمان ماست. در عرصهٔ شعر انقلاب، او از موفقترین زنان شاعر است. شعرهایش از استحکام، روانی و شیوایی خاصی برخوردار است که حکایت از آزمودگی او در مسیر تجربه‌های شعری‌اش دارد. غلبهٔ رنگ حسی - عاطفی بر اشعار فاطمه راكعی از بارزترین وجوه کار او است. تشخیص

فاطمه راكعی از شاعران و مترجمان فعال و پرکار زمان ماست. در عرصهٔ شعر انقلاب، او از موفقترین زنان شاعر است. شعرهایش از استحکام، روانی و شیوایی خاصی برخوردار است که حکایت از آزمودگی او در مسیر تجربه‌های شعری‌اش دارد. غلبهٔ رنگ حسی - عاطفی بر اشعار فاطمه راكعی از بارزترین وجوه کار او است. تشخیص

بی صداقتیها را نادیده نمی‌انگارد.

■ شما در مصاحبه‌ای گفته‌اید «شعر من فریاد من است، فریاد صمیمی من». چطور است صحبت را از همین جا شروع کنیم، با این سؤال که صمیمیت چیست؟ و نسبت آن با دیگر لوازم شعر کدام است؟

□ همان طور که اشاره کردید، در مصاحبه‌ای قبلاً راجع به این مسأله صحبت کرده‌ام. اما خوب، شما طوری سؤال را مطرح فرمودید که شاید بشود جوابی داد که تکراری نباشد. صمیمیت در شعر هم لابد همان صمیمیتی است که به معنای مصطلح و متعارف همه می‌دانیم یعنی چه؛ یعنی دروغ نگفتن، ریا نکردن، صاف و صادق و زلال بودن، والسته انعکاس این صمیمیت در شعر می‌تواند این طور باشد که شاعر، احساس و دزد و حرف واقعی‌اش را بیان کند؛ نه اینکه بنشیند و چون به قول معروف، شعر گفتن شده بر او فرض! شعر بگوید و یا چون مثلاً در زمینه هنر شعر و تکنیکهای آن اطلاعاتی دارد، سعی کند شعر خوب و ماندنی! بگوید. من بین هنر اصیل و روح انسان ارتباطی تنگاتنگ می‌بینم و شعر اصولاً نمی‌تواند هنر باشد، اگر انعکاس روح شاعر و یا به تعبیری که داشتیم «صمیمی» نباشد. و به

همین دلیل هم هست که تنها از آن دسته آثار هنری تأثیر می‌گیرم که این صمیمیت را دارند. از نظر من در شعر، قصه و نوشته‌های مختلف ادبی و نیز نقاشی، صمیمیت مؤثرترین عامل در هنری بودن کار است؛ در حالی که در زمینه‌های هنری دیگر مثل خط، عکاسی، گرافیک و غیره شاید این عامل، لااقل نقش اول را نداشته باشد. گرچه حتی در این هنرها هم که تکنیک نقش عمده را دارد، باز می‌توان دنبال جای پای صمیمیت بود.

اما اینکه نسبت صمیمیت با دیگر لوازم شعر کدام است، باید عرض کنم که صمیمیت باید مثل یک شعاع نورانی از بالا به شعر بتابد، یعنی بر دیگر لوازم شعر احاطه داشته باشد و آنها را تحت الشعاع بگیرد. البته بهتر می‌دانید که تأکید من روی صمیمیت به هیچ وجه به معنی نفی یا کوچک شمردن استفاده از تکنیکها و صنایع مختلف در شعر نیست، بلکه شعر اگر فقط صمیمی باشد ولاغیر، در تعریفش به عنوان شعر باید تردید کرد. من می‌گویم وقتی می‌توانیم شعری از هر نظر خوب و ماندنی داشته باشیم که ضمن داشتن آن مایه اولیه - صمیمیت - بهره‌ور از انواع جنبه‌های جوهری شعر مثل تخیل، تصویر پردازی، کشف و نوآوری، موسیقی، زبان

مضمون خاص آثارش به کار گرفته، مثل نخ و سوزن و... شاید خیلی راحت بشود گفت که سراینده یک زن است، حتی اگر مثلاً خواننده از قبل نداند که شعر مال چه کسی است. از پروین که بگذریم در کارهای دیگر شاعران زن هم، حتی وقتی از مسائل اجتماعی صحبت می‌کنند، باز اگر دقیق بشویم می‌توانیم از روی قرائنی که عرض کردم کشف کنیم که شاعر زن است. مثالهای جالب و متنوعی را در این زمینه می‌شود از شعرای انقلاب آورد که مثلاً یک مضمون واحد را یک زن شاعر چطور بیان کرده است و یک مرد شاعر چطور؛ که بحث جالبی است و امیدوارم به عنوان یک کار تحقیقی، کسانی به آن بپردازند.

اما اگر منظورتان از زبان مردانه و زنانه، نحتهای نا کرده آن چیزی باشد که بعضی افراد مطرح می‌کنند و من همیشه به آن معترض بوده‌ام، باید بگویم که خیر! من شعر زنانه را به معنی بیان بی‌پروای احساسات و عواطف زنانه - به مفهوم جنسی آن - در قالب شعر، و به همین ترتیب شعر مردانه را به معنی بیان گستاخانه احساسات مردانه به همان تعبیر، تعریف نمی‌کنم. ممکن است بگویید خوب، این هم یک نوع تعریف است. بله، ولی مسأله

نو، ایجاز و غیره باشد. ■ بسیاری از زبان «مردانه» و «زنانه» در شعر سخن گفته‌اند. شما تا چه حد به این تقسیم‌بندی معتقدید؟

□ اگر منظورتان از زبان مردانه و زنانه این باشد که مثلاً وقتی بنده شعری می‌گویم، از نظر شیوه بیان و استفاده از واژگان و... معلوم باشد که شاعر زن است، خوب، یک چیز طبیعی است. چون همان‌طور که ما گونه‌های مختلف گفتاری داریم - مثلاً طرز صحبت کردن یک استاد دانشگاه با یک راننده تا کسی فرق می‌کند و یا یک بچه هفت، هشت ساله مثل یک پیرمرد صحبت نمی‌کند و یا یک روحانی مثل یک گزارشگر رادیو حرف نمی‌زند - زن‌ها هم گونه‌های خاصی خود را دارند که با گونه‌های مردانه تفاوت‌هایی دارد، و این تفاوت در شعر هم - که خود گونه‌ای است از زبان - بارز است. مثلاً وقتی شعر پروین اعتصامی را می‌خوانیم، اصولاً هم از نظر محتوا و مضمون، هم از نظر طرز برخورد با مسائل که بسیار عاطفی است (منظورم عاطفه سرشار و قابل تقدیس زنانه است، مثل غم خوردن برای یک پرنده و یا گربه) و هم از نظر استفاده از واژگانی که در خدمت

نمی‌شکافم و فقط به تکرار این مطلب اکتفا می‌کنم که در کل عرصه هنر و ادبیات بعد از انقلاب اسلامی، شکوفایی غیرقابل تصور و غیرقابل انکاری پیش آمده که زنان هم در این زمینه نقش فعال خود را داشته‌اند و درخشش آنها اگر چه نه به اندازه آقایان (به دلایل عدیده تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و...) ولی در حد مورد انتظار از خودشان - بخصوص در زمینه شعر - بسیار چشمگیر بوده است.

■ به نظر شما آگاهی یک شاعر از ویژگیهای شعرش، تا چه حد می‌تواند در کار شعر و شاعری او مفید باشد، و در چه مواردی این آگاهی زیانبار است؟

□ به نظر من شناخت در هر زمینه‌ای به خودی خود مفید است؛ در این مورد هم حتماً می‌تواند مفید باشد. مگر اینکه خدای ناکرده، به طرف خود بینی و دگماتیسم سوق پیدا کند. یعنی اگر بنده نوعی به صرف اینکه مثلاً به غزل سرا معروف شده‌ام، دیگر همیشه سعی کنم حس خودم را آگاهانه در همین قالب بریزم و لاغیر! و یا چون معروف شده‌ام به تصویر پردازی، آنقدر در این زمینه پیش بروم که کارم به تکلف بکشد، می‌شود گفت که آگاهی من به ویژگیهای شعرم، زیانبار بوده است.

آفرینی این تعریف قابل توجیه نیست. یک روز در یکی از جلسات شعر، کسی در دفاع از فروغ به عنوان یک شاعر زن موفق، علت موفقیت او را بیان بی‌پروای احساسات زنانه عنوان کرد و گفت که یک شاعر زن باید «زبان زنانه» داشته باشد. به چند دلیل طرح مطلب را به این صورت درست نمی‌دانم. یکی اینکه اصل قضیه منطقی نیست؛ چون ما معتقدیم که علت موفقیت فروغ - اگر به آن قایل باشیم -

این است که شاعر خوبی (به معنی فنی آن) بوده؛ چون خیلی کسان دیگر هم هستند و بوده‌اند که کم و بیش «زبان زنانه» به این مفهوم داشته‌اند ولی شاعران موفق نبوده‌اند. دیگر اینکه به خاطر حرمت و شخصیتی که ما برای زن قایلیم و بخصوص ارزش و احترامی که عفت و عصمت زنان و پارسایی و خویش‌ننداری و نجابت آنان در فرهنگ اسلامی ما دارد، مطرح کردن مسأله به این صورت در جامعه ما هیچ جنبه خوشایندی ندارد.

■ اگر از دیدگاه کمی نگریم، شعر شاعران زن را در دهه بعد از پیروزی انقلاب چگونه می‌بینید؟

□ چون بارها در مصاحبه‌های مختلف راجع به این موضوع صحبت کرده‌ام، آن را

امروزه پویایی ندارد، به قصیده اشاره کردید، با نظر شما موافقم. در این مورد بخصوص فکر می‌کنم علت عمده این باشد که چون قصیده دارای تعداد ابیات زیادی است که باید هم‌مقافیه باشند و شاعر مقید است که حرفش را در محدوده این قوافی بزند، خود به خود کلام تحرک لازم را از دست می‌دهد و خسته کننده می‌شود. در قالب شعر کلاسیک معمولاً اگر حرف تازه و زنده‌ای باشد، با رعایت جنبه‌های جوهری شعر - بخصوص ایجاز - در حداکثر هفت، هشت بیت می‌شود آن را بیان کرد؛ در حالی که در قصیده ناچاریم همین حرف را در تعداد ابیات بسیار بیشتری بزنیم، که لااقل با روحیه نسل شعر دوست امروز منافات دارد.

■ چرا کمتر به شعر نو پرداخته اید؟

□ از کجا می‌دانید که کمتر به شعر نو پرداخته‌ام؟ شاید هم خیلی به آن پرداخته باشم! اتفاقاً شعر نو را خیلی جدی می‌گیرم. شعر نو در مفهوم کلی آن مطمئناً زبان مناسبی است برای بیان حرفها و دردهای شاعر امروز؛ منتها عیبی که کار من دارد این است که وقتی شور و هیجان دارم، نوشته‌ام خود به خود موزون و آهنگین می‌شود، و بعد از انقلاب همواره این شور و

■ غزلهای شما بخش مهمی از شعرهایتان را تشکیل می‌دهد. فکر می‌کنید چه عواملی باعث شده که غزل تا امروز زنده بماند و بسیاری دیگر از قالبهای شعر کهن (مثل قصیده) از این حیات برخوردار نباشند؟

□ از آنجا که حرمت قالبها به آن صورت که قبلاً بوده، بعد از انقلاب تا حدود زیادی شکسته شده و امروزه هر محتوا و مضمونی را می‌شود براحتی در هر قالبی ریخت، مثلاً در قالب غزل، شعر حماسی گفت و یا مثنوی عاشقانه سرود، مسأله قالب را دیگر نمی‌شود چندان قابل اعتنا دانست. ضمناً به نظر من نه تنها قالب غزل، بلکه رباعی، مثنوی و دوبیتی هم از قالبهای زنده امروز هستند.

اما اگر شعرهای من بیشتر در قالب غزل است، علتش شاید این باشد که آنها خودشان در این قالب گنجیده‌اند. چون شعرهایم معمولاً آنقدر موجز نیست که در قالب رباعی یا دوبیتی ریخته شود؛ آنقدر هم بلند نیست که مثلاً برود به قالب قصیده. اگر هم شعر بلندی داشته باشم، ترجیحاً به قالب مثنوی یا چهارپاره می‌برم که دستم برای بیان مطلب بازتر باشد.

اینکه به عنوان یکی از قالبهایی که

هیجان با من بوده است. شاید بگویید پس می‌توانی شعر نو هم داشته باشی. بله، دارم. اما چون واقعاً معتقدم که در شعر نو به خاطر اینکه دست شاعر بازنر است، باید حداکثر نوآوری، تصویرگری، کشف و فشرده‌گویی و خلاصه استفاده از انواع تکنیکهای شعری وجود داشته باشد، اگر من احساسم را - که ضمناً صمیمیتش هم برایم مطرح است - در قالب شعر نو بیان کنم، به آن اندازه که دلم می‌خواهد موفق نخواهد بود؛ و این در حالی است که در غزلها و شعرهای دیگرم که به سبک کلاسیک است، در واقع می‌توانم همین حرفها را با استفاده از تکنیکهای هنری شعر (که البته هیچ وقت در حد مطلوب خودم نبوده است) بزنم، در حالی که از آهنگ و موسیقی هم بیشترین استفاده را می‌کنم. نکته‌ای که باید در اینجا تذکر بدهم این است که خوشبختانه قوافی اذیتم نمی‌کنند؛ به این معنی که خیلی کم اتفاق می‌افتد که برای بیان صمیمی حرفم دنبال قافیه بگردم. به نظرم شعرهایم فعلاً در همین سبک و سیاق به احساس واقعی‌ام نزدیکتر است. اما شاید در آینده بعضی از نوشته‌هایم را که نثر شعرگونه یا شعر سپید است، منتشر کنم.

■ به نظر شما غزل موفق امروز

چه ویژگی‌هایی دارد یا باید داشته باشد؟

□ فکر می‌کنم به این سؤال ضمن صحبت‌های قبل پاسخ داده باشم.

■ از میان شاعران گذشته کدام یک بیشتر بر شما و شعرتان تأثیر گذاشته‌اند؟

□ بیشترین تأثیر را از مولوی گرفته‌ام، بخصوص از غزلیاتش. شور و هیجانی که در شعرهای اوست، همراه با آن موسیقی وجدانگیز، همیشه برایم زیبا و لذتبخش بوده است و همیشه فکر کرده‌ام مولوی خیلی با خودش صمیمی بوده. هر وقت شعرهایش را می‌خوانم انگار دارم با یک دوست همدرد و صمیمی حرف می‌زنم. هیچ وقت احساس فاصله زمانی با او نکرده‌ام. علتش شاید این باشد که مولوی به عنوان یک انسان متفکر و صمیمی با خود، بسیار درگیر مسائل بزرگ و پیچیده انسانی، یعنی زندگی، عشق و مرگ بوده است؛ همان چیزهایی که همیشه روح و فکر هر انسان متفکری را در هر عصری به خود مشغول می‌کند. به همین علت هم شعرهای او همیشه زنده و پویاست و در آنها یک نوع نشاط غم‌انگیز یا غم‌نشاط‌انگیز موج می‌زند.

از مولوی که بگذریم شعرهای حافظ را

که افتخار در کنارشان بودن را داشته ام و از تعهد، انسانیت و اخلاقشان به اندازه اشعارشان تأثیر گرفته ام، برادران بزرگوارم آقایان سیدحسن حسینی و قیصر امین پور بوده اند. از شعرهای آقای محمدرضا عبدالملکیان و شادروان سلمان هراتی نیز به خاطر زیبایی و صمیمیت آشکارشان همیشه لذت برده و الهام گرفته ام.

■ شما علاوه بر شعر در کار ترجمه نیز فعال هستید. به عنوان یک مترجم (که شاعر نیز هست) در انتخاب یک متن چه نکاتی را در نظر می‌گیرید؟

□ ترجمه‌هایی که تا امروز داشته‌ام بیشتر در دو زمینهٔ زبان‌شناسی و ادبیات بوده است. البته ترجمه‌هایم در ادبیات، ترجمهٔ ادبی به معنی خاص آن نیست، بلکه متنهایی را دربارهٔ ادبیات، نقد ادبی و نظریه‌های ادبی ترجمه کرده‌ام.

اما در انتخاب متن برای ترجمه، معمولاً هدفی را دنبال می‌کنم. سعی می‌کنم ترجمه نکنم صرفاً برای اینکه ترجمه‌ای کرده باشم. تازه بودن مطلب (نه فقط از نظر زمانی، بلکه بیشتر از نظر محتوایی) و تکراری نبودن آن و اینکه به اصطلاح دردی را از جایی دوا بکنند، همیشه مورد نظر بوده است. برای مثال به

بسیار خوانده‌ام، از وقتی خیلی کوچک بوده‌ام، و از آنها لذت برده و الهام گرفته‌ام و موضوع رسالهٔ دورهٔ فوق لیسانس تحلیل سبکی پنجاه غزل از حافظ بوده است.

غزلهای سعدی را خیلی دوست دارم و از خیالپردازیها و نوجوییهای موجود در کار بزرگان سبک هندی مثل بیدل و صائب لذت می‌برم.

■ با شعر کدام شاعران معاصر بیشتر مانوس هستید و شعر خود را به کدام یک نزدیکتر می‌دانید؟

□ معاصر که می‌گویید، طیف وسیعی را دربر می‌گیرد که اگر اصطلاحاً آن را به شاعرانی که در زمان حیات درکشان می‌کنیم تعبیر کنم، باید بگویم که شعرهای خانم صفارزاده را به لحاظ اندیشه، پیام و سبک خاصش دوست دارم. با بعضی از شعرهای شهریار - مثلاً حیدر بابا - خیلی مانوسم، و شیفتهٔ اشعار سهراب سپهری هستم. شعر بعضی دیگر از شعرای معاصر را هم خوانده‌ام و آنها را شاعران بزرگی می‌دانم، گرچه متأسفانه از نظر فکری و اعتقادی ممکن است با هم ۱۸۰ درجه اختلاف داشته باشیم. از این جمله اند شاملو، فروغ فرخزاد و سیمین بهبهانی.

اما از شعرای متعهد انقلاب اسلامی

ترجمه که در شماره اول نشریه فرهنگ (مجله علمی - پژوهشی مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی) به چاپ رسیده، یکی از مقالات معتبر در این زمینه است.

منظورم از توضیح مفصل در این مورد، این بود که بگویم اگر انسان در هر زمینه ای که کار می‌کند، صرفاً قصد پر کردن وقت یا انجام دادن کاری را به صورت باری به هر جهت نداشته باشد، می‌تواند با هر کار کوچکی که می‌کند، احیاناً خلأئی را در جایی پر کند. به هدفمند بودن در هر کاری، از جمله در زمینه ترجمه، بسیار معتقدم. یک رشته ترجمه‌های ادبی که از کتاب *Sound and Sense* نوشته لارنس پیرین دارم، دقیقاً با همین زمینه فکری انتخاب شده است. همین‌طور است ترجمه کتاب *Logic and linguistics* که از کتابهای کلامیک مفید در زمینه زبانشناسی و منطق است.

■ تدریس در دانشگاه ابن‌حسن را دارد که می‌توان بی‌واسطه با دانشجویان در تماس بود. شما در مقام یک استاد دانشگاه فکر می‌کنید امروزه دانشجویان (بخصوص در رشته ادبیات) با ادبیات معاصر چگونه برخورد

عنوان کار پژوهشی ام در مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، به علت تشنگی که در زمینه نوشتار فارسی وجود دارد، طرح «نوشتار زبان فارسی» را ارائه کردم و پس از تصویب آن شروع کردم به گردآوری همه کتابها، جزوه‌ها و مقالات معتبر در این زمینه، و بعد از ماهها مطالعه به این نتیجه رسیدم که جزئیکی دو مورد که به نحوی ناقص و گذرا به فلسفه زبانشناختی کار و به اینکه مثلاً چرا تجویز کرده‌اند که «می» را به کلمات بچسبانیم یا جدا بنویسیم، انگار هیچ‌گونه فلسفه‌ای پشت این تجویزها نیست و دستورهای داده شده بیشتر حالت سلیقه‌ای و گاه تاریخی و ادبی دارد. لذا شروع کردم به مطالعه نسبتاً جامعی در زبانشناسی کاربردی و تجویزی به طور کلی و مسأله نوشتار به طور اخص. از بین مقالاتی که خواندم یکی را با عنوان *The Theory of Language Planning* (نظریه برنامه‌ریزی زبان) نوشته والتر تالی بسیار مفید و جامع یافتم. خوب، چون این مقاله در باز شدن دیدم نسبت به مسأله خیلی کمک کرد، حس کردم مقاله خوب و جامعی است و اگر خوب ترجمه شود، می‌تواند به عنوان یک مرجع قابل اعتماد، مورد استفاده باشد. و با این دید شروع کردم به ترجمه آن، و اتفاقاً این

جدی گرفته شود و این امر در حال حاضر از طریق کمیته ادبیات و هنر وزارت علوم - که بنده هم در آن عضویت دارم - پیگیری می شود. ضمناً تا آنجا که از دستم بر می آمده، در سطح گروه ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء سعی کرده ام با استفاده از وجود اساتید بزرگواری که افتخار همکاریشان را دارم، مثل بردارم جناب آقای میدحسن حسینی، برای تدریس درسهایی چون نقد ادبی، و زمینه های ادبی انقلاب اسلامی، دانشجویان با این مقوله ها به نحو مطلوبی آشنا شوند.

■ شاید شما از معدود شاعرانی باشید که روحیه فعالیت های اجرایی دارند. ممکن است در زمینه فعالیت های مختلفتان توضیح بدهید؟

□ خوب است در اینجا راجع به هنر و هنرمندان متعهد صحبتی بکنیم. ببینید، اصولاً در جامعه ما به طور سنتی این فکر وجود دارد که هنرمندها افرادی حساس، درونگرا و منزوی هستند. البته کم و بیش این طور هم بوده، بخصوص قبل از پیروزی انقلاب. اما بعد از انقلاب، واقع این است که هنرمندان را می توانیم به چند دسته تقسیم کنیم. اگر «متعهد» را در معنی اصطلاحی امروزش به طور کلی به کسانی

می کنند؟

□ با این سؤال، به قول معروف دست روی دلم گذاشتید! از وقتی مسئولیت گروه ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء را پذیرفته ام، با این واقعیت تلخ از نزدیک آشنا شده ام که متأسفانه دانشجویان ادبیات در سطح کارشناسی و بخصوص در رشته های تربیت دبیری، جز دو واحد درس انقلاب اسلامی و زمینه های ادبی آن که تازه جزو واحدهای اختیاری است، هیچ سرو کاری با ادبیات معاصر ندارند. البته بهتر می دانید که صرف آشنایی با برخی اشعار شعرای معاصر را نمی توانیم سرو کار داشتن با ادبیات معاصر بنامیم. به نظر من باید آشنایی با گزیده های آثار ادبی معاصر - اعم از نظم و نثر - ایران و جهان، همراه با نقد سالم و علمی آنها جزو واحدهای اجباری رشته ادبیات باشد. علاوه بر این دانشجویان این رشته باید با دیدگاههای نوین ادبی، نقد ادبی و بالاخره ادبیات پویا و زنده امروز آشنا شوند. من به عنوان یک وظیفه تا آنجا که می توانسته ام این مسأله را در سطح وزارت علوم بارها مطرح کرده ام.

همین طور پژوهش علمی و دانشگاهی در زمینه های مختلف ادبی، از جمله ادبیات معاصر، جزو اموری است که باید

اطلاق کنیم که نسبت به انقلاب اسلامی و حفظ دستاوردهای آن احساس تعهد و مسؤلیت می‌کنند و از قلمشان به عنوان وسیله‌ای در این راه استفاده می‌کنند، شاید بتوانیم بگوییم هنرمندان دو دسته‌اند: هنرمندان غیر متعهد و هنرمندان متعهد. هنرمندان متعهد را نیز می‌توان به دو گروه متعهد در قول و فعل، و متعهد در قول تقسیم کرد.

هنر غیر متعهد را بیشتر می‌توان در میان هنرمندان نسل گذشته پیدا کرد. یک عده از اینها اصولاً به تر هنر برای هنر معتقدند و هنوز علی‌رغم ده سال شور و حماسه و تحرک و رشد، بیشترین محتوای کارشان را مسائل فردی و عشقهای مجازی تشکیل می‌دهد و یا اگر احياناً حرف و پیامی در آثارشان هست، در راستیای آرمانهای انقلاب اسلامی نیست.

اما هنرمندان متعهد در مقایسه با گروه قبلی طیفی بسیار وسیع را تشکیل می‌دهند. هنرمندان متعهد در قول و فعل، هنرمندانی آگاه، روشن و اندیشمند هستند که با ایمان قلبی به اسلام و انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (قدس الله سره الشریف) در سالهای بعد از انقلاب، با حرف و عمل خود عاشقانه در سنگر دفاع از آرمانهای انقلاب اسلامی حضور داشته، با

به پای مردم، با دشمنان انقلاب، از هر سنگ و طبقه و شکل جنگیده‌اند. در میان این دسته، کمتر می‌توان به تناقض میان حرف و عمل برخورد. آثار اینها واقعاً انعکاس روح و جانشان بوده، از نهایت صمیمیت، اخلاص و صداقت برخوردار است.

اما در گروه دوم، یعنی هنرمندان به اصطلاح متعهد در قول، متأسفانه حرف با عمل کاملاً منطبق نیست و گاه اصلاً تناقض پیدا می‌کند. اینها با همه علاقه و اعتقادی که اکثراً به اسلام و آرمانهای انقلاب دارند، شاید آن اراده قوی و محکم را ندارند که اعتقادات و اعمالشان یکسان باشد. از این دسته به نسبت قوت کار هنریشان گاه اشعار بسیار خوب و ماندنی هم می‌بینیم ولی تأسف می‌خوریم که با فعل و کرداری که دارند، نمی‌توانند لااقل هنرمندانی نمونه و شایسته الگو شدن در انقلاب اسلامی باشند، که البته لازم است به خاطر باورشان و همسوی بودنشان با انقلاب، جایگاه شایسته خود را در جمهوری اسلامی داشته باشند.

حالا بعد از این مقدمه برگردیم به سؤال شما. خوب، با تعاریفی که ارائه شد، اگر لیاقتش را داشته باشم، همیشه سعی کرده‌ام جزو هنرمندان متعهد در قول و فعل

باشم. در نتیجه همه تلاشم این بود، که به صرف اینکه شعر می‌گویم، خودم را تافته جدا بافته از مردم ندانم و در حد توان و استعدادم، در هر زمینه‌ای که می‌توانسته‌ام، کار و خدمت کنم. بارها در صحبت‌هایم گفته‌ام که وقتی امام را دیدیم که با آن روح بلند آسمانی و با آن همه ابعاد قابل تقدیس شخصیتی، آن طور خود را درگیر مسائل اجتماعی - سیاسی می‌کنند، و بالاتر از آن، وقتی می‌بینیم همه انبیای الهی - یعنی بزرگترین و والاترین و از دنیا گسسته‌ترین انسانها - به خاطر تعهدشان به انسانسازی و بیدار کردن فطرت‌های انسانی، آن گونه درگیر مسائل می‌شوند، دیگر جایی نمی‌ماند برای بنده که چون به اصطلاح هنرمندم، پس کارهای اجرایی و فعالیت و دوندگی در شأن من نیست و یا روحیه این کارها را ندارم! لااقل در انقلاب اسلامی نباید این طور باشد که یک عده بشینند و حرف بزنند و یک عده تلاش کنند، عرق بریزند و با جان و مال و عزیزترین چیزهایشان جهاد کنند!

اتفاقاً هنرمندان انقلاب که باید حساستر از دیگران هم باشند، اگر با خودشان و دیگران واقعاً صمیمی باشند، باید بیشترین تلاش را در جهت بارور شدن آرمانهای انقلاب اسلامی - که عاشقانه به

آن معتقدند - داشته باشند.

بنابراین بنده از اول انقلاب تا به حال، در کنار فعالیتهای علمی و پژوهشی در دانشگاه و مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، یک سری مسؤلیتهای اجرایی را هم پذیرفته‌ام، مثل مسؤلیت امور پژوهش و مدیریت گروههای زبان انگلیسی و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء. همین طور در کمیته‌های مختلف برنامه ریزی علمی - پژوهشی و فرهنگی در سطح وزارت علوم و دانشگاه الزهراء عضو بوده‌ام، مقالات مختلف اجتماعی، سیاسی و فرهنگی متعددی نوشته‌ام و ویرایش بسیاری از کتابهای علمی، اجتماعی و ادبی را به عهده گرفته‌ام. به خاطر علاقه و انگیزه خاصم برای کار در زمینه‌های مختلف مربوط به زنان، از اولین سمینار زن در اسلام، که بعد از انقلاب تشکیل شد، تا کنون همواره جزو برنامه ریزها و مجریان بوده‌ام و در حال حاضر عضو شورای مرکزی و مسؤل واحد انتشارات جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران و سردبیر نشریه «ندا» (ارگان این جمعیت) هستم.

همچنین فصلنامه ادبی - هنری خواهران که انتشارش مدتی به دلایل مختلف دچار وقفه شده بود، با عنوان «پگاه» در دست انتشار است که مدیر مسؤل و سردبیر آن

هستم. البته متأسفانه همواره اشکال تراشیهایی در سر راهم بوده است. مثلاً از تلاشهایم گاه با عنوان «با یک دست چند هندوانه بلند کردن» یاد کرده‌اند و یا از شعر گفتنم خواسته‌اند به عنوان نقطه ضعفی استفاده کنند. مثلاً گفته‌اند «فلانی هم زن است و هم شاعر! پس نمی‌شود روی حرفش زیاد حساب کرد.» و از این قبیل! در مقابل تنها کاری که از دستم بر می‌آید این است که دعا کنم خداوند دیدی بازتر و روحی متعالی‌تر به این افراد عطا کند.

■ ضمن صحبت‌هایتان به نقد ادبی و اهمیت آن اشاره کردید. ممکن است در این زمینه بیشتر صحبت کنید؟

□ در برخورد جدی با ادبیات، نقد جایگاه ویژه‌ای پیدا می‌کند که متأسفانه اهمیت و ارزش آن هنوز در جامعه ادبی ما آن‌طور که شایسته است شناخته نشده. بنده شخصاً جز یک نقد نسبتاً جامع از آقای قیصر امین‌پور در یکی از شماره‌های «جنگ سوره» و یکی دو نقد خوب از آقای شهرام رجب‌زاده در مجله‌های «زن روز» و «هنرهای زیبا»، نقد سالم و علمی که بشود به آن استناد کرد، ندیده‌ام. البته بازار نقدهای سلیقه‌ای و بازاری همیشه گرم بوده

است. متأسفانه گاه شاهد نقدهایی هستیم که عرصه تاخت و تازها و انتقام کشیهای شخصی و فحش به جان هم کشیدنهاست، که بهتر است به جای اصطلاح نقد ادبی، از آنها به نقد بی ادبی! تعبیر کنیم. روحیه نقد ادبی سالم و علمی باید در جامعه ما جا بیفتد. من همیشه از معدود شاعران خوشفکر متعهدمان خواسته‌ام که نقد را جدی‌تر بگیرند و کار نقد بکنند. اما متأسفانه تا به حال جز چند موردی که عرض کردم شاید به خاطر گرفتاریهای بیش از حد این عزیزان، فرصت پرداخت جدی به این کار پیش نیامده است.

نکته دیگری که شاید بی‌مناسبت نباشد در اینجا به آن اشاره کنم، این است که با کمال تأسف در طیف هنرمندان به اصطلاح روشنفکری که مدعی‌اند در کار هنری جدی و منصفند - و اکثراً سنی هم از آنها گذشته است - باز این روحیه عدم برخورد جدی و سالم با نقد مشاهده می‌شود. شعار دادن‌ها، کلی‌گوییها و نادیده گرفتن آفاق رنگین شعر انقلاب اسلامی و گاه اظهار نظرهای متناقض در این زمینه، از ویژگیهای این جناح است. و این در حالی است که هنرمندان متعهد خوشفکر و مظلوم ما علی‌رغم اختلاف اندیشه و

۱۳۶۸) و «زن روز» شماره ۱۲۴۸ (شنبه ۹ دی ماه ۶۸) مراجعه کنند.

عقیده‌ای که گاه با این نسخ از هنرمندان دارند، هر جا که کار آنها از ارزش هنری برخوردار بوده، نه تنها به نفی آن نپرداخته‌اند، بلکه آن را تأیید کرده، به نقد سالم آن نشسته‌اند.

■ چندی پیش شنیدیم که مجموعه اشعارتان زیر چاپ است. کار این مجموعه در چه مرحله‌ای است؟

□ اخیراً منتشر شد. این مجموعه شعرهای من را در فاصله سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ دربر می‌گیرد و «سفر سوختن» نام دارد.

■ آخرین سؤالان در این گفتگو، اولین سؤال بیشتر مصاحبه‌هاست: زندگی شما و شعرتان چگونه گذشته و کی و چگونه خود را شاعر یافتید؟

□ در این زمینه قبلاً به طور نسبتاً مفصل در دو مصاحبه صحبت کرده‌ام و چون در واقع یک سؤال حاشیه‌ای است، نه اصلی، آن هم در «کتاب صبح» که آن را به عنوان یک نشریه جدی می‌شناسیم، اجازه بدهید در این مورد صحبت خاصی نکنم. اگر احیاناً کسانی مایل بودند در این زمینه چیزی بدانند، می‌توانند به مجله‌های «سروش نوجوان» شماره ۱۷ (مرداد

۸۲۲۱ (۸۲۲۱) ...

چند شعر از فاطمه را کمی

بلند کردن ...

با یاد امام خمینی (ره)

مقاله ...

چشم من بر کدام آینه است؟ / خنده هایم چقدر پُر گریه / من چه دارم که با شما گویم؟ / کاش می شد بدانم اقا او / از کدام، از که، از کجا گویم؟

یک گلو بغض، یک غزل فریاد / ارمغانم به نسل آینه است

«قسم نامه»

قسم به پاهای پنجه پوشم / به شوق سمعی که مانده با من / به شمر جوشیده از رگانم / به بغض پیچیده در گلویم / به این حقیقت که بیریایم / بر آن سرم صدق لهجه ام را / به جان آئینه های صادق / صداقتم را نمی فروشم

«غریبه!»

هی با توام، سلام، غریبه	یک حرف، یک کلام، غریبه
از پینه‌های دست تو پیداست	من با تو آشنام، غریبه
چشم‌ت چقدر خاطره دارد	از جبهه، از امام، غریبه
پشتت تبسم تو روان است	یک گریه مدام، غریبه
دردی که در نگاه تو جاریست	حرفی است بی‌کلام، غریبه
مائیم و یک غرور شکسته!	یک راه ناتمام، غریبه

با زانو خسته روانی
راه تو مستدام، غریبه...



«شعر شفاف»

دفتری درد ناگفته دارم
شعر من، حرف من، درد من باش
گرمی از گریه گرم من گیر
طرحی از خنده سرد من باش

شعر من، شعر خوبم، مبادا
مثل خون از رگ من بجوشی
جای پیراهنی از صداقت
جامه‌های تکلف بپوشی!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

شعر من، انعکاس منی تو

ساده، بی ادعا، بی محابا

مثل فریاد مردم رسا باش

شعر پیچیده و لافزنها!

واژه پردازی شاعرانه!

شعر مسخی که آواز من نیست

زیر آوار پیرایه هایش

هیچ امکان پرواز من نیست

باغ آئینه، ماوای من شد

تا برویم، بیالم، بمانم

رنگ، زنگ است آئینه ها را

شعر شفاف باید بخوانم

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

